

یغما

شماره سوم

خردادماه ۱۳۳۱

سال پنجم

مجتبی مینوی

ذکر جمیل سعدی

« ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیت سخنش که در بسیط زمین رفته » - این را خود شیخ در دیباچه گلستان گفته است که در ۶۵۶ تمام کرده است ، راست هم گفته ، اما کی و از کی شهرت او در بسیط زمین گسترده شد ؟ بنده معتقدم که از چند سالی پس از اتمام گلستان در ۶۵۶ و پس از تنظیم طیبات در ۶۵۸ ، بود که شیخ شیراز بتدریج مشهور آفاق شد . اشاره تعرض آمیز همای تبریزی با و در مقطع غزلی باین لفظ که « ولی چسود که بیچاره نیست شیرازی » ، و سؤال و جواب و استفتای شعرا در ضمن دو سه رباعی در اینکه از مجید همگر و اهامی و سعدی کدام برتر است ، همگی بعد از حدود ۶۶۰ هجری بوده است .

قصه‌ای که در گلستان آمده است که سالی که سلطان محمد خوارزمشاه با ختا برای مصلحتی صلح اختیار کرده بود در جامع کاشغر يك نفر طالب علم از شیخ می پرسد که از سخنان سعدی چه بیاد داری ، و می گوید که غالب سخنان او در آن دیار مشهور است ، شك نیست که قصه‌ای بیش نیست ، زیرا که در آن تاریخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله بیش از ده سال نداشته است و شاید هنوز شعر و نثری ننشوده و ننوشته

بوده، زیرا که مرک محمد خوارزمشاه در ۶۱۷ بوده است. ولی بنده دلیل و سندی دارم براینکه شیخ سعدی بیست سی سالی قبل از آنکه در گذرد چنان شهرتی حاصل کرده بوده است که بعضی از نویسندگان حتی در خارج ایران به ابیات او تمثل می کرده اند و غزلهای او را استقبال می کرده اند.

ذکر يك شاعر یا عالم یا حکیم در شعر و نثر معاصرین او بچند وجه می تواند آمد:

گاهی شاگردی از استاد خود یا محدثی از محدث دیگر، نقل روایت می کند یا بقول او استناد می کند؛ گاهی مؤلفی در احوال حکما و شعرا و اطباء محدثین و غیرهم کتابی جمع می کند؛ گاهی شخصی در فن لغت یا عروض یا بدیع و از این قبیل موضوعها کتابی می نویسد؛ گاهی بین دو شاعر یا دو عالم مناظره ای روی میدهد، یا مؤلفی شرح یا ردّ بر کتاب دیگری می نویسد، یا مردی بخواهش دوستی، و در جواب کسی، کتاب و رساله ای انشا می کند؛ گاهی شاعری در حق شاعری دیگر یا در حق عالم و فقیه و حکیمی مرثیه ای می سازد. در تمام این پنج مورد، بنا براینست که ذکر معاصرین را در شعر و انشا و تألیف خود بیاورند. و از عرفا و شعرا و حکما و علمای مقدم بر شیخ شیراز و مؤخر از او بسیار کسان بوده اند که یکی از این وجوه در اشعار و منشآت معاصرین خود یاد شده اند. مرثیه رودکی در حق شهید و مرادی، و مرثیه سنائی در حق معری یا نقل اشعار گویندگانی در ترجمان البلاغه و حدائق السحر و المعجم فی معاییر اشعار المعجم و فرهنگ لغات پارسی منسوب با سدی که با مؤلفین این کتب معاصر بوده اند، یا اعتراض عنصری بر غضائری و جواب غضائری باو، و ردّ گفتن جمال الدین عبدالرزاق بر شعر خاقانی و ردّ گفتن فتوحی مروزی بر انوری، یا اینکه مؤلفین چهار مقاله و لباب الالباب و امثال این کتب بعضی از معاصرین خود را نام برده و گفته های ایشان را نقل کرده اند، همگی از این پنج مقوله است. همچنین از مقوله یکی از این پنج وجه است اینکه ابن سینا و ابوریحان بیرونی با هم سؤال و جواب داشته اند، و ابوریحان جواب اعتراض آمیز بجوابهای شیخ داده است و در کتاب الآثار الباقیه و کتاب قانون مسعودی خود بر شیخ ایراد گرفته است، و شیخ گذشته از جوابی که بسؤالات بیرونی و ابوسعید ابی الخیر و دیگران داده است بر کتب بعضی از معاصرین خود ردودی نوشته است و

گاهی هم اقوال ایشان را بمنزله سند نقل کرده است؛ و از همین قبیل است اعتراضی که ابن حزم اندلسی بر ابوسعید ابی الخیر در کتاب الفصل فی اهل الاهواء والنحل کرده است، و ذکر می کند که از قطران شاعر در سفرنامه ناصر خسرو آمده است، و اشاره ای که در تمهیدات (یا زبدة الحقایق) عین القضاة همدانی بامام محمد غزالی و امام احمد غزالی مدتی پس از مرگ آن دو نفر شده است، و مقدمه ای که یکی از شاگردان سنائی بر حدیقه او نوشته، و دیباچه ای که یکی از مریدان خواجه حافظ بر مجموعه اشعار او نوشته است، و قس علی هذا.

موضوع این بحث بنده هیچ يك از این وجوه نیست. مراد اینست که بدینیم از شعرای بزرگ ما کدام يك در حیات خود، و چند سال قبل از فوت خود، چنان شهرتی حاصل کرده بوده اند که دیگران بشیوه گفتار آنها اقتدا می کرده اند و از آنها تقلید می کرده اند و بایات آنها در ضمن منشآت خود (خواه با ذکر اسم و خواه بدون ذکر اسم) تمثل و استیهاد می کرده اند، و آنها را از این حیث باشیخ سعدی بسنجیم. البته بحث در باره اشعار و کتابهای خواهد بود که بدست ما رسیده و مورد مطالعه قرار گرفته است، چونکه بسیاری از اشعار و کتابهای ما از میان رفته است و بسیاری هم هست که یا نسخه آنها در ایران نیست و چاپ نشده است، یا هست و چاپ هم شده است ولی مورد توجه نشده است.

فردوسی طوسی در کتبی که در عصر خود او نوشته اند مذکور نیست و اولین کسی که از او تقلید کرده است اسدی طوسی است که در ۴۵۸ گرشاسب نامه را ساخته، و گذشته از مقلدین دیگر، امیر معزی هم در يك قصیده خود صریح بر او ایراد گرفته است و در بسیاری از قصاید دیگر خود پهلوانان و داستانهای شاهنامه را غالباً در مقام قیاس با ممدوحین خویش و هنرهای ایشان یاد کرده است.

از ناصر خسرو در آثار قلم کسانی که با او معاصر بوده اند ذکر می نیست.

از حکیم عمر خیّام اولین باری که ذکر می رفته است سی و پنج سالی پس از وفات او بوده است و آن هم نه بعنوان شاعر.

مولانا جلال الدین بلخی اگر کتب پسرش بهاء الدین ولد نبود میشد گفت که تا

پنجاه شصت سالی پس از فوتش حتی در خود قونیّه در هیچ کتابی نام برده نشده است و اگر بعضی موضوعها و قصّه‌ها و تعبیرات خاص بین او و شیخ سعدی مشترك فیه است کشف اینکه آیا یکی از آن دو از دیگری متأثر شده است یا هر دو در نتیجه مطالعات و تفکرات شخصی مستقلاً بآن مطلب رسیده‌اند و توارد در کار بوده است بسیار مشکل است، چون هیچ يك از دیگری صریحاً ذکر نکرده است. بنده مدتی گمان میکردم که شاید غزل معروف سعدی بمطلع «از جان برون نیامده جانانت آرزوست» تعریضی است بآن غزل مشهور مولانا بهمین وزن و ردیف ولی بصیغه متکلم: بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست - اما باین مصراع «از جان برون نیامده جانانت آرزوست» در کتاب معارف شیخ برهان الدین محقق ترمذی تمثل شده است، و این عارف بزرگ در سال ۶۳۸ وفات یافته است و شیخ شیراز در آن زمان جوانی در حدود سی ساله بوده است و مشکل بتوان گفت که محقق ترمذی مصراعی از غزل سعدی را در کتاب خود که شاید مدتی قبل از وفات تألیف کرده باشد آورده است. پس باید گفت اگر غزل مذکور واقعاً از شیخ شیراز باشد حتماً مصراع اول مطلع از دیگری بوده و او آن را تضمین کرده است. بله، حکیم سنائی هنوز زنده بوده است که اشعارش مورد تمثل شده بوده است، چه در تفسیر رشیدالدین میبدی (که جناب آقای حکمت بتصحیح و طبع و نشر آن همت گماشته اند و الحق از این راه خدمتی بزرگ بفرهنگ و زبان و ادبیات ایران میکنند) چند صد بیتی از اشعار حکیم غزنوی مندرج است و گویا هیچ جا هم اسم او بصراحت برده نشده است، و چون میبدی در ۵۲۰ هجری بنوشتن این تفسیر شروع کرده است و حکیم سنائی در ۵۲۵ وفات یافته میتوان گفت که در حیات او صیت سخنش در بسیط زمین رفته بوده است. و از دیوان خواجه حافظ قدیمترین نسخه ای که در دست داریم (آن هم از بعضی غزلها) از ۸۱۱ هجری یعنی بیست سالی پس از وفات اوست، و ذکر او در کتب هیچ يك از رجال قرن هشتم دیده نشده است، فقط یک نفر شاعر جوانتر از او و معاصر او غزل معروف او را

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت

تضمین کرده است.

بر گردیم به بحث از اشتهار جهانگیر شیخ شیراز. در تر کیه دونه از منشاآت یکنفر طیب قونیوی دیده ام^(۱)، یکی در کتبخانه ایا صوفیه در استانبول، و دیگری در کتبخانه وزارت معارف ترکیه در انقره، که هر دو قدیم است و نسخه دومی با احتمال قوی تمامش یا قسمت عمده اش بخط مؤلف است. نام این کتاب روضة الکتاب و حدیقة الالباب است، و نام مؤلف آن ابوبکر ابن الزکی المتطیب الملقب بالصدر. این ابوبکر طیب قونیوی از قراری که خود میگوید در زمان صبی و عنفوان شباب وریعان عمر برخی از ایام زندگانی خویش بتحصیل کتب عربیت صرف کرده بوده است و در بعضی اوقات بحسب سوانح امور بحضرت مخدومان و دوستان بر شیوه کتاب مراسلاتی که بیشتر از نوع اخوانیات بوده است ارسال میکرد، و مسوده بعضی از آنها اتفاقاً باقی بوده و دوستان همیشه از او خواهش میکردند که از این مسوده ها مجموعه ای بسازد. پس از مدتی امتناع ورزیدن، عاقبت باین کار تن در داده است و این روضة الکتاب را فراهم آورده. و میگوید « بیشتر اشعاری که در طی این مکاتبات مندرج است از قریحه خویش در سلك عبارت کشیدم، بلکه جایهای نادر اشعار بیگانه در مواضع استشهاد این مراسلات آوردم. » ختم تألیف کتاب و تاریخ کتابت نسخه انقره سال ۶۷۷ هجری است، یعنی ۱۴ یا ۱۷ سال قبل از فوت شیخ سعدی. تردید از این جهتست که فوت شیخ بقولی در ۶۹۱ و بقولی در ۶۹۴ بوده است (قول صاحب الحوادث الجامعة که معتبر تر از قول دیگران است). تاریخ تحریر یکایک مکاتیب معلوم نیست، و حتی نمی توان دانست که آیا این مراسلات را بر حسب ترتیب تاریخ انشا مرتب کرده است یا کیفما اتفق، اما مسلمست که مجموعه حاوی مکاتیبی است که لااقل در مدت بیست سی سالی قبل از این تاریخ انشا شده است. از جمله اشعار دیگران که ابوبکر طیب با استشهاد آورده است ابیات و قطعاتی از فردوسی و سنائی و خاقانی و ظهیر فاریابی و کمال اسمعیل است، اما آنچه مهم است اینکه نامه ای (در ورق ۲۹ نسخه ایا صوفیه) باین دو بیت شروع می شود:

توانم این که نیازم اندرون کسی حسود را چکنم کو ز خود برنج دراست
بمیر تابری ای حسود کین رنجیست که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست

(۱) از این دو نسخه برای وزارت فرهنگ عکسی گرفته ام و در طهران است.

و محتاج بگفتن نیست که این قطعه از گلستان سعدی است.

همچنین در ضمن نامه‌ای دیگر این ابیات می‌آید که باز از شیخ شیراز است (ورق ۱۱۵ نسخه ایاصوفیه):

این خط شریف از آن بنانست	وین نقل حدیث از آن دهانست
وین بوی عبیر آشنائی	از ساحت یار مهربانست
مهر از سرنامه برگرفتم	گفتی که سر کلابدانست
قاصد مگر آهوی ختن بود	کش نافه مُشک بر میانست

و چه در مورد این دو قطعه سعدی و چه در مورد قطعات اشعار دیگران نام گوینده را نبرده‌است گوئی که از غایت وضوح از نام بردن مستغنی بوده‌است. در نسخه انقره قسمتی از اشعار ابوبکر طیب نیز در ۲۶ ورق اخیر کتاب مندرج است که یکی از آنها مهم است چه استقبال یکی از غزل‌های شیخ شیراز است و در مقدمه آن می‌گوید: دوستی از کاتب درخواست تا شعری ملمع تازی و پارسی بر طریقه سعدی شیرازی بگوید آنجا که گفت پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی، مبنی بر اشارت وی این شعر در قلم آمد.

چنانکه عرض کردم حدس میتوان زد که آن دو نامه و این غزل را ده بیست سالی قبل از تألیف و جمع آوری کتاب مذکور نوشته و سروده باشد، پس باقل تخمین چهارده یا هفده سال و با کثر تخمین سی و چند سال قبل از رحلت شیخ (یعنی دوسه سالی پس از انتشار طیبیات) طیبی در قونیه در نامه‌های خود اشعار سعدی را من باب تمثیل می‌گنجانیده و آن قدر این ابیات معروف خوانندگان او بوده که بیم اتهام بسرقت نمی‌رفته و او خود را محتاج بذکر نام شاعر نمیدانسته، و از اینجا میتوان استنباط کرد که لااقل گلستان و طیبیات سعدی در میان اهل ذوق خارج ایران هم بزودی رواج و شهرتی بسزا یافته بوده، و از این حیث شیخ شیراز از میان کلیه بزرگان شعرای قدیم ایران مخصوص و ممتاز است.



برای تجلیل و تجدید ذکر چنین بزرگواری بود که در اردیبهشت ماه این سال انبوه عظیمی از سربازان و سروانان و سرگردان و سرهنگان و سرتیپان و سرلشکران و سپهبدان و شعرا و ادبا و وزرا و کلا و رؤسا و روزنامه نگاران و کارآگاهان از طهران و

اصفهان روانه شیراز شدند - اسمش این بود که اعلی حضرت همایونی برای پرده گشائی از چهره مجسمه سعدی و افتتاح مرقد او تشریف میبرد، و این همه از رجال مملکت هم (بخصوص کار آگاهان!) برای سعدی زحمت این سفر را تحمل می کنند، اما همینکه برنامه مجالس شب نشینی و دعوت های گوناگون اعلان شد، و اوراق دعوت منتشر گردید معلوم شد که بهانه های بدست جمعی آمده است تا بنام سعدی بخرج مملکت سفر کنند و مهمان سرجنابانها و ثروتمندهای شیراز باشند و در سایه کارگردانی انجمن آثار ملی بازاکت و اسمو کینگ و پیش سینه آهاری (و زنها با لباسهای دکلمه ناف و عصص نما) در مجالس ضیافت باشو فرها و حمامیها و کار آگاهان هم طراز و هم صحبت شوند و اهل شیراز را جهت تهیه لباس های رسمی روزانه و شبانه دچار قرض نمایند. البته چون جماعتی هم باید باشند که اهل نظام بآنها تکبر و تفرعن بفروشد و پاسبانان و کار آگاهان بایشان توهین نمایند و آنان را در نظر خودشان هم چنان حقیر و کوچک کنند که دیگر هرگز آرزوی حضور در چنین مجالس نیز از دلشان نگذرد لازم بود که اهل شعر و ادب و فضل و علم را نیز بعنوان اینکه جشن مربوط با استاد سخن سعدی است گردا گرد آن گل های سرسبد اجتماع ولی دورادور اجازه حضور بدهند و جوقی از کار آگاههای فرومایه را در میان آنها بگردش در آورند - این بود خلاصه برنامه یک هفته پذیرائی و جشن و سرور شیراز در ماه اردیبهشت این سال، و برای آنها که دیدندش آتش دهن سوزی نبود، و برای آنها که ندیدند مایه حسرتی نباید باشد. اگر جشن و کنگره ای هم که بنام ابن سینا بناست بگیریم و منعقد کنیم بهمین بی نظمی و بی بندوباری باشد و همین طور پراز سرباز بیلمز و کار آگاه بی مغز باشد چه آبروریزی بزرگی برای ما در نظر خارجیان خواهد بود!

بنده چند یاد بود خوب از این مسافرت دارم: دوسه تن رفیق از ان صنف که حافظ کیمیای سعادتش میخواند نصیبم شده بود، چند تن از مردم صاحب دلو و پاک طینت شیراز را شناختم، از گل و سبزه و آبادی و نظافت شیراز لذت فراوان بردم، از مجسمه سعدی (هر چند بر پایه بسیار کوتاهی نصبش کرده اند) و از آرامگاه سعدی (اگر چه در دشت وسیع و در دامنه کوه های اطراف آن چون «مناره بلند بردامن کوه الوند پست نماید») بسیار خوشم آمد، و اهتمام آقایان نمازی را در ساختن مدرسه و مریضخانه